

آزادسازی اقتصادی و مسئله جابه‌جایی در آمد بین بخش کشاورزی و غیر کشاورزی

دکتر فریبرز رئیس‌دانا

کارشناس امور اقتصادی

بررسی حاضر تحلیل نظری - تجربی در مورد مسئله تغییرات در بهای فراورده‌های کشاورزی و جابه‌جایی ساختاری در آمد بین بخش کشاورزی و غیر کشاورزی (و به تعبیر دیگر روستا - شهر) است. ارزیابی این تغییرات و تأثیر آن بر فرایند رشد تولید کشاورزی و بر سطح تولید و رفاه اجتماعی شهری در هدف این بررسی قرار دارد. بخصوص مسئله آزادسازی و حذف سوبسید نهاده‌های کشاورزی و سوبسید مواد خوراکی و گران شدن فراورده‌های کشاورزی مورد توجه خواهد بود. این بررسی بخشی از يك بررسی سیستمی و ارائه راهبرد برای کشاورزی ایران است (به بخش دیگر آن تهیه شده توسط رئیس دانا مراجعه کنید) مجموعه‌ای، که به ویژگیهای يك کشور در حال توسعه نظر دارد. بررسی حاضر، جابه‌جا، نیازمند توضیح خواهد بود، بویژه در زمینه سازی بهره‌برداری نیروی کار و فن شناسی کشاورزی در این موارد با ارجاع به بررسیهای دیگری که در این مجموعه قرار دارند یا انجام خواهند شد بسنده کرده‌ام.

روش من در بررسی حاضر از يك روشی سیستمی است که با کلیت، ساختارها و کارکردهای این کلیت و هدفهای آن و بالاخره کارامدیهای تمامیت نظام سروکار دارد. از سوی دیگر با استفاده از نظریه‌ها و الگوهای تحلیلی قابل قبول و نقد شماری از آنها (از طریق بحثهای استدلالی) به چارچوب اقتصاد ایران پرداخته و با توجه به واقعیت‌های آن، بویژه در بخش کشاورزی، به استنتاج نظری - تجربی پرداخته‌ام. در این استنتاجها هدف اصلی آن است که سیاستهای متفاوت قیمتگذاری و شیوه‌های جابه‌جایی امکانات و تخصیص منابع را به آزمون و چالش بگذارم تا در انتها به شیوه بهینه دست یابم. معیار بهینه بودن هم در این بررسی و هم در سایر بررسیهای مربوط به راهبرد توسعه کشاورزی سیستمی برای ایران مطرح شده‌اند. به هر حال گرچه در این بررسی از روشهای کاربردی آماری استفاده چندانی نکرده‌ام اما از تحلیلهای تجربی اقتصادی یاری خواهم گرفت.

از خصال کشاورزی کشورهای کم توسعه در مقایسه با کشورهای صنعتی پیشرفته، که دارای بخش کشاورزی پیشرفته‌ای هم هستند، گذشته از سطح فن شناسی، نحوه بهره‌برداری و کارآمدی نیروی کار یکی نیز به روابط قیمت و درآمد در بخش کشاورزی و رابطه آن با بخش‌های بیرونی کشاورزی مربوط می‌شود. به‌طور کلی می‌توان تفاوت‌های زیر را بین بخش کشاورزی کشورهای کم توسعه و کشورهای پیشرفته برشمرد. بیشک از نظر من، این تفاوتها، از درون سیستم اقتصادی در دو گروه مورد مطالعه شکل می‌گیرد و کمتر به ساختارهای سطحی و سیاستها و مدیریتها مربوط می‌شود.

— بخش کشاورزی کشورهای صنعتی پیشرفته، صرف‌نظر از آنچه در تاریخ توسعه این کشورها گذشته است، به‌طور کلی گیرنده کمک و امکانات به‌طور خالص از بخشهای صنعتی و خدماتی است. در حالی که بخش کشاورزی کشورهای کم توسعه می‌باید مازاد فراهم آورد تا به رشد اقتصادی و صنعتی بیرون از بخش نیرو برساند. اگر استثنایی در این مورد وجود دارد به کشورهای نفتی مربوط می‌شود. در این کشورها هم نیروی محرکه رشد از درآمد نفت تأمین می‌شود و هم احتمالاً بخش کشاورزی سوسیدهای نامتعادل، هدردهنده، ناکارآمد و نامربوط به توسعه همگانی زارعان عقب مانده و فقیر را به‌خود اختصاص می‌دهد. در شماری از کشورها نیز خصوصاً در کشورهایی در شرق انتقال مازاد کشاورزی به شهرها از طریق روابط سنتی و بقایای شیوه تولید آسیایی صورت گرفته به خدمت مصرف اربابان، حکام، نظامیان و دارندگان فعالیتهای خدماتی شهری درمی‌آید، بی‌آنکه در فرایند رشد قرار گیرد. افزایش بازده نهایی با دسپوتیسم (خودکامگی) مربوط می‌شود. وقتی از طریق اصلاحات متمرکز و آبرسانی، منابع خاک مورد بهره‌برداری موثرتر قرار می‌گرفتند و سطح درآمد اصناف و نظامیان شهرنشین بالا می‌رفت و مازاد آن به مناطق کشاورزی منتقل می‌شد، نیروی کار — با تعریف خاص خود در آن زمان که عبارت بود از نیروی کاری که بر مازاد کشاورزی و باج و خراج شهری تأثیر ندارد — نیز پدید می‌آمد و این نیرو به فعالیتهای نظامی کشانیده می‌شد.

— اگر تاریخ توسعه کشورهای اروپای غربی سرشار از روزگاران سیاه ستم و بهره‌کشی و فشار و آوارگی دهقانان به نفع توسعه سرمایه‌داری صنعتی بوده است، در حال حاضر، با استفاده از نیروی اقتصادی جمع آمده از سراسر جهان بر خورداری

مناسب از امکانات زیستی برای کشاورزان این کشورها وجود دارد. به عبارت دیگر دهقانان نیز از راههای خاص حمایتی و درآمدی از گوشه‌ای از بهره‌کشی جهانی نظام اقتصادی موجود بهره‌مند می‌شوند. اما در کشورهای کم توسعه، تفاوت سطح زندگی شهری و روستایی، بویژه در مقایسه نسبی اقشار مرفه شهری با زارعان عقب مانده و دورافتاده، رو به گسترش است. برآوردهایی که نسبت سطح مصرف یک خانوار مرفه تهرانی را به یک خانوار زارع فقیر شهرستان ممسنی فارس بین یک سیصد تا یک پانصدم نشان می‌دهند بخوبی قابل دفاع است (۱۳۶۷).

— در کشورهای پیشرفته صنعتی تشکل بازار سرمایه از یک سو و بهره‌وری بالا در بخش کشاورزی از سوی دیگر موجب می‌شود که سرمایه‌ها از بیرون بخش به داخل بخش راه یابند و با خود فن شناسی را نیز همراه بیاورند و به افزایش درآمد در بخش، بخصوص از طریق رشد صنایع جانبی کمک کنند. در کشورهای در حال توسعه، مانند ایران موانع قانونی، ضعف امنیت سرمایه‌گذاری، موانع ساختاری و بخصوص کمبود امکانات سکونتی و مسائل فرهنگی در روستاهای دوردست و پراکنده و بسیار کم‌بضاعت، مانع انتقال سرمایه می‌شود.

— افزایش بهای فراورده‌های کشاورزی ممکن است موجب عکس‌العمل مثبت کافی و نسبتاً سریع در کشاورزی کشورهای پیشرفته شود. اما این عکس‌العمل در کشورهای کم توسعه یافته جای بحث دارد:

در مناطق بسیار عقب مانده و در ارتباط با زارعان معیشتی افزایش بها تأثیری بر تولید ندارد. بلکه حتی چنانکه میردال (۱۳۵۵) بحث کرده است، به دلیل امکان تامین درآمد پولی لازم با فروش کمتر موجب افزایش مصرف داخلی بخش و کاهش عرضه نیز می‌شود. برعکس وقتی بهای فراورده‌های کشاورزی پایین می‌آید، زارعان برای جبران تمهیدات و بدهیهای خود مجبور می‌شوند از مصرف خود بزنند و بیشتر بفروشند. می‌بینیم که در این حالت رابطه قیمت و عرضه معکوس می‌شود.

در مناطقی که امکان عرضه مازاد بر نیاز وجود دارد و بخشهای دهقانی میانی و کشاورزی نسبتاً پیشرفته‌تر فعالند، ممکن است افزایش بهای فراورده‌ها انگیزه افزایش عرضه را فراهم آورد، اما در این حالت نیز موانعی موجب کاهش کشش‌پذیری عرضه می‌شوند. این موانع را می‌توان چنین بحث کرد:

افزایش احتمالی بهای فراورده‌ها می‌تواند فراورده‌های مورد نیاز مصرفی و تولیدی دهقانان را گران کند و افزایش احتمالی دستمزد کارگران کشاورزی را پدید آورد. این فرایند ممکن است اثر افزایش قیمت فراورده‌های کشاورزی را خنثی کند.

امکان کاهش انگیزه تولید، همراه با افزایش درآمد و لذا فرستادن بخشی از اعضای خانوار، به‌عنوان مهاجر، به بیرون از بخش (پاسخ به آرزوی اشتیاق‌آمیز جوانان روستانشین ایران) نیز وجود دارد. افزایش بهای فراورده‌ها می‌تواند با فعال کردن سلف خررها و وام‌دهندگان انفرادی و واسطه‌های برون‌بخشی، سهمی از سود احتمالی را به خارج از فعالیت زارعان جذب کند.

به هر حال، واقعیت این است که تاثیر مثبت بالقوه افزایش بها بر تولید وجود دارد که تجربه‌های قابل اتکایی را نیز به دست داده است. مریدی (۱۳۷۲) که از تعارضها و نارساییهای سیاستهای قیمت‌گذاری تشبیتی، به نفع شماری از فراورده‌های کشاورزی بحث می‌کند، اشاره دارد که چگونه این تنوع قیمت‌گذاری موجب افزایش تولید فراورده‌های دیگری که قیمتشان برحسب تورم عمومی بالا رفته است می‌شود در حالی که مصرف‌کنندگان میل به کاهش مصرف این‌گونه کالاها به نفع فراورده‌های تثبیت قیمت شده پیدا می‌کنند. این تعارض و عدم تعادلی اساسی در بازار به‌شمار می‌آید و به‌هر حال در خود نشان از تایید اثرگذاری افزایش بها برتولید دارد، ضمن آنکه وجود کالاهای دیگری را که اهرم سیاست‌گذاری باشند تایید می‌کند. مریدی همچنین اثر مثبت سیاست قیمت‌گذاری تضمینی (تضمین در آغاز کشت برای خرید فراورده به قیمت معین) را مورد تاکید قرار داده است. بهاء‌الدین نجفی (۱۳۷۲) در بررسی شیف و والد (۱۹۹۲) اثر منفی سیاستهای حمایتی و سیاست جایگزینی واردات را بر درآمد کشاورزان و بر توزیع درآمد بین شهر و روستا می‌یابد. اما نجفی در اینجا اشاره نمی‌کند که سیاست مزبور، به دلیل عدم حمایت از توسعه گسترده و واقعی داخلی و از جمله از توسعه کشاورزی، به نفع توسعه خیلی خاص مونتاژ است که شکست خورده است. لذا به‌طور ضمنی باید اثر سیاست قیمت بالا و انگیزه درآمدي را مورد تایید قرارداد.

بهای مصرفی پیشرفته افزایش بهای فراورده‌های کشاورزی موجب انتقال درآمد بخشی از کارگران صنعتی طبقه متوسط شهری به کشاورزان می‌شود. امکانات جبران این فشار درآمدي، بسته به سیاستهای اتخاذ شده دولتها، از راههای مختلف پدید می‌آید. یکی از راهها، پرداخت سوبسید از محل درآمدهای دولت به کشاورزان است ولی محل تأمین درآمد می‌تواند به نسبتهای مختلف بین انواع سود و انواع حقوق و دستمزد تقسیم شود. این نیز به جهتگیری عمومی سیاست اقتصادی دولتها مربوط می‌شود. گاه تعارضهای جدی پدید می‌آید که منجر به بروز اعتصابها می‌شود.

اما در کشورهای در حال توسعه، به‌طور کلی فشار از سوی گروههای ذینفوذ اجتماعی - اقتصادی بر اقشار فقیر و تهیدست و نامتشکل، شامل دهقانان، وجود دارد. البته گاه شرایط حکومتی و سیاست‌گذاری عوض می‌شود و دهقانان و کشاورزان، مورد حمایت نسبی قرار می‌گیرند. در این صورت امکان افزایش تدریجی بهای فراورده‌های کشاورزی پیش می‌آید، تولید تاحدی افزایش می‌یابد، اما وقتی توان متقابل برای بالابردن بهای کالاهای مورد نیاز کشاورزان وجود دارد - و یا دولتها سوبسید خود را در این موارد حذف

یا کم می‌کنند، آنگاه نتیجه افزایش بها خنثی می‌شود. در شماری از کشورهای در حال توسعه گروههای وارد در فعالیت واسطه‌گری و خدماتی و صادراتی می‌توانند با اطلاع از افزایش قوه خرید کشاورزان، بلافاصله جیب سود خود را بگشایند و با اعمال فشار و دستکاری در فرآورده‌های موردنیاز دهقانان، این مازاد قوه خرید را از دست ایشان خارج کنند. بدینسان مازاد ایجاد شده، در کشورهای در حال توسعه، برخلاف کشورهای صنعتی پیشرفته میل به تبدیل شدن به سرمایه را ندارد.

۲) صورت مسئله: قیمت فرآورده‌های کشاورزی چگونه اثر می‌گذارند (با توجه به ایران)

الف) سیاست آزادسازی، به معنای واگذار کردن قیمت و تولید به فرایندهای بازار آزاد، در بخش کشاورزی ایران با بیان خیلی ساده شده ممکن است نتایج زیر را به‌بار آورد:

۱- الف) حذف سوبسیدهای نهاده‌های کشاورزی (چنانکه در سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ در اقتصاد ایران شدت گرفت) موجب افزایش هزینه تولید کشاورزی می‌شود و این ممکن است در شرایط محدودیت تقاضا و عدم افزایش کافی در قیمت فروش فرآورده‌ها موجب کاهش درآمد کشاورزان و لذا افت تولید کشاورزی شود - حتی اگر نتایج درازمدت ناشی از افت تولید و افزایش بهای فرآورده‌ها را به‌حساب آوریم.

۲- الف) برغم حذف سوبسید نهاده‌ها، ممکن است قیمت فرآورده‌ها با نرخ‌های بیشتر از نرخ افزایش هزینه تولید بالا برود، به‌نحوی که بتوان از افزایش مستمر بهای فرآورده‌های کشاورزی اطمینان حاصل کرد.

۳- الف) ممکن است فشار برای حذف سوبسید (افزایش هزینه) و آزادسازی بهای فروش فرآورده‌ها (افزایش تولید) یکدیگر را خنثی کنند و یا زمینه نوسانهای عمومی قیمت فرآورده‌ها را فراهم آورند.

۴- الف) ممکن است ساختار هزینه و درآمد، در مورد فرآورده‌های مختلف، خود به‌خود تغییر کند - و این همان چیزی است که طرفداران نظام تخصیص منابع از راه نیروهای بازار به آن اعتقاد و علاقه دارند. در این صورت برخی از کالاها برای بازارهای فروش و مبادله داخل و خارج تولید می‌شوند، و برعکس، برخی از کالاها از خارج (یا از برخی مناطق کشاورزی داخلی که در تولید آنها مزیت نسبی دارند) خریداری می‌شوند.

۵ - الف) حالتی که با تخصیص برنامه‌ای منابع، برخی از تولیدها متوقف می‌شود یا کاهش می‌یابد و در مقابل برخی از انواع تولید افزایش پیدا می‌کند، نیز شرایط و شدت استفاده از این روش به نتیجه‌گیری بحث ما مربوط شده و لذا از بحث مقدماتی خارج می‌شود.

ب) از طرف دیگر، اتخاذ سیاست حمایتی (یا حذف و کاهش آن) می‌تواند در بخشهای یاد شده زیر صورت گیرد:

۱ - ب) در هزینه‌های تولید به منظور ارزان تمام شدن تولید همه یا شماری از فراورده‌های کشاورزی، به انگیزه‌های مختلف. این سیاست در مورد ماشین‌آلات و نهاده‌های کشاورزی و یا در مورد کالاهای مصرفی موردنیاز گروه‌های مختلف کشاورزان به کار می‌رود.

۲ - ب) در قیمت فروش فراورده‌های کشاورزی، از طریق خرید گرانتر توسط دولت، که تأمین مالی آن به راه‌های مختلف صورت می‌گیرد.

۳ - ب) در قیمت فروش فراورده‌های کشاورزی، داخلی یا وارداتی، به مصرف‌کنندگان داخلی. این سیاست در واقع بخش وابسته و پیوسته‌ای به سیاست بند(ب) بالاست. راه‌های تأمین مالی برای اعمال این سیاست با راه‌های تأمین مالی بند(ب) بالا ارتباط نزدیک دارند.

۴ - ب) اتخاذ سیاستهای ترکیبی از سه بند بالا، که معمولاً متداولتر و عملیتر است.

پ) نکته نامعین، در این تحلیل استنتاجی آن است که اگر هدف توسعه اقتصادی ایران را فراتر از هدفهای اعلام شده سیاست تعدیل اقتصادی بدانیم، آنگاه برای رسیدن به هدفهای مشخص، سیاست تعدیل، شامل سیاستهای آزادسازی و حمایتی که در شکل‌های یاد شده بالا تحقق می‌یابند، چه نتایج مفید یا خسران‌آمیزی می‌توانند داشته باشند؟

اما هدف توسعه اقتصادی ایران، در بحث حاضر، لزوماً افزایش صادرات و تأمین درآمد ارزی ناشی از آن نیست، ضمن آنکه درآمدهای صادراتی، می‌توانند انگیزه‌های مفیدی برای کارآمد کردن تولید کشاورزی در رشته‌های معین ایجاد کنند. اما سیاست افزایش صادرات از طریق اتخاذ سیاستهای تعدیل، می‌تواند در عین حال، به دگرگون کردن ساختار تخصیص منابع در بخش کشاورزی، به گونه‌ای ناسازگار با استدلال عقلایی و با کارآمدی کل نظام اقتصادی، بینجامد.

هدفهای قابل قبول در اقتصاد ایران می‌توانند عبارت باشند از :

— انتقال صادرات از نفت به فراورده‌های نفتی که حاوی ارزش افزوده بیشتری هستند .

— استفاده از امکانات نیروی کار و منابع طبیعی برای تلفیق با فراورده‌های نفتی و تولید کالاهای پیچیده‌تر (مانند پارچه‌های پوشاک و صنعتی) به منظور صادرات .

— کاهش اتکای وارداتی به مواد خوراکی خارجی، از طریق افزایش و تنوع تولید کشاورزی در سرزمین ایران که دارای اقلیمهای متفاوت است. در این حالت، واضح است که کمبود آب و خسارت به منابع طبیعی و خاک می‌توانند برآوردهایی را برای صرفه‌مندی تولید انواع فراورده‌ها و ضرورت تمرکز بر برخی انواع و تامین برخی دیگر از طریق واردات به دست بدهند. اما در همه حال نه می‌توان حرکت به سمت خودکفایی کشاورزی را انکار کرد و نه می‌توان انتظار داشت که سرمایه‌گذاری محدود بین بخش خصوصی، بدون حمایت و مهار و ارشاد بتواند از حیث زیستمحیطی و لطمه به منافع ملی و کارآمدی تولید، به مثابه روح منافع جمعی اقتصاد کشاورزی و منابع طبیعی عمل کند .

— دیگر از هدفهای قابل قبول، تطبیق برخی از فعالیتهای تولیدی با نیازهای بازار داخلی و برخی بازارهای صادراتی مطمئن است. این فعالیتهای نیز از آنجا که قادرند به زنجیره‌های بالاتر تولیدی راه یابند، بازارهای گسترده‌تری را در اختیار بگیرند، با برنامه‌های حذف تدریجی حمایت و سوبسید سازگار شوند و از همه مهمتر از منابع و مواد اولیه داخلی به قدر کافی استفاده ببرند، می‌توانند مورد قبول باشند. شمار زیادی از کالاهای مصرفی را می‌توان در داخل تولید کرد و از طریق تعرفه‌های گمرکی حمایتی امکان نابود شدنشان را توسط رقابتهای خارجی از میان برد. چه بسا با ایجاد شعبه‌های شراکتی با کشورهای نیمه صنعتی که فن و مواد را ارزانتر می‌فروشند، می‌توان به توسعه زنجیره‌های کالاهای مصرفی اقدام کرد .

هدف دیگر اقتصاد یافتن سیاست مناسب برای رشد تکنولوژی همگام با راهبرد توسعه است، به آن نحوه که بیشترین فراگیری عمومی برای انسان‌ها را به دست دهد و تجهیزات سرمایه‌ای — تکنولوژیکی را در راستاهای مناسب تقویت کند .

— هدف، دیگر را، من توسعه اجتماعی به معنای حق و امکان برخورداری مردم از توان درآمد کافی — برای آنکه بازار داخلی مناسبی را تشکیل دهند — از رشد

فرهنگی و از عدالت و تأمین اجتماعی می‌دانم. اینها، همه با راهبرد درونزا کردن رشد، انتکایی کردن رشد به محورهای بسیار محکم، نظام راهیابی و گشایش و رشد برون سیستمی به‌جای برونزایی رشد، اشاعه فن، انباشت مؤثر و تعادل بین بخشی نیروی کار سازگارند.

به این ترتیب هدف توسعه اقتصادی با کارآمدی کلی مشخص می‌شود و کارآمدی در مقیاس کلی عبارت خواهد بود از بالا بردن توان برای رسیدن به یک یا چند جزء از هدفهای به‌هم پیوسته یاد شده. اگر چنین باشد، نگاهی دوباره به بخش کشاورزی ضروری می‌شود.

ت) بخش کشاورزی در طول تاریخ، چه در نظام فئودالی اروپا و چه در شیوه تولید آسیایی شرق، مازاد خود را برای توسعه شهرها بیرون داده است. در ایران استفاده از مازاد نفت، بخش کشاورزی را از حالت منحصر به‌فرد مازاد رسانی خارج کرد. بجز آن، مازاد محصول که زمانی به صورت سهم اربابان و خرده‌مالکان درآمده و از آنجا راهی مناطق شهری می‌شد بتدریج با نیازهای فزاینده مصرفی روستائیان، با الگوهای مصرف شهری سازگاری هرچه بیشتری می‌یافت مبادله می‌شد. در شرایط فعلی، نظام مبادله و داده - ستانده‌ای بین زیر بخشهای کشاورزی - که خود شامل زیر بخشهای صنعتی، نیمه صنعتی، سنتی زراعی و دامی و طیور است و زیر بخشهای صنعتی و خدماتی به‌شکل پیچیده‌ای درآمده است. ادغام بخش کشاورزی در کل اقتصاد هرچه بیشتر شده عوامل مؤثر بر این بخش افزایش یافته‌اند. تقویت بخش کشاورزی در خدمت به فرایند توسعه اجتماعی - اقتصادی کشور نقشهای زیر را ایفا خواهد کرد:

۱ - ت) بازار توانمندتر، با افزایش سطح درآمد کشاورزان و توسعه فعالیتهای روستایی همراه است.

۲ - ت) بهتر کردن نظام و سلسله مراتب سکونت، که با توسعه اجتماعی و خدمت‌رسانی عادلانه‌تر همراه است، با ایجاد فضاهای پشتیبانی کشاورزی و آن نیز با رشد بخش کشاورزی ممکن می‌شود.

۳ - ت) افزایش تجارت جهانی غله از ۸۵ میلیون تن در سال ۱۹۶۲ به ۲۲۰ میلیون تن در اوایل ۱۹۹۰ (با رشدی مستمر و نوساناتی محدود) نشان از توانایی کشورهای غله‌خیز (ثروتمند) برای افزایش مازاد و افزایش جمعیت و عدم رشد توان تولید کشاورزی در کشورهای کم توسعه دارد. هر کشور که، با توجه به ضابطه‌های

عقلایی، خود را از این مدار وابستگی خلاص کند، پیروزمند است. در اینجا بحث کنترل جمعیت نیز، البته، مطرح می‌شود و اهمیت می‌یابد)

۴ - ت) بخشهای عقب مانده و نا کار آمد، خود يك مانع توسعه به شمار می‌آیند. راه حل مناسب البته کمک به حذف موقتی و قابل بازگشت عوارض عقب‌ماندگی بخشی نیست، بلکه توسعه واقعی و ایجاد کارآمدی مناسب، می‌تواند در بحث حذف موانع توسعه کار کند.

۵ - ت) واردات مواد غذایی و کشاورزی ایران در سالهای اخیر بین ۱۱۵ تا ۲ میلیارد دلار نوسان کرده است. تمایل درونی برای اتکا به مواد غذایی وارداتی در اقتصاد شکل نگرفته است، بلکه کاهشها در برخی از سالها، از سیاستهای محدود سازی و گران سازی ارز ناشی شده‌اند. افزایش جمعیت داخلی و جوان شدن جمعیت، در شرایط رکود نسبی یا مطلق، ولی مستمر کشاورزی، موجب این اتکای فزاینده و پابرجا بوده است. افزایش واردات مواد غذایی، در شرایط محدودیت ارزی آینده و نیاز به واردات تکنولوژی و تجهیزات، می‌تواند اثر بازدارنده جدی و وخیم بر روی رشد اقتصادی داشته باشد. واردات مواد غذایی، البته با توجه به نیازهای مصرفی مردم و بویژه اقشار کم‌درآمد جامعه که در برابر ارزشزایی خود با محرومیت دست به گریبان هستند، امری ضروری است، ولی برای اقتصاد ایران ناگزیر نیست. بویژه وقتی به عدم رشد تخصیص و صرفه‌های مقیاس در کشاورزی توجه می‌کنیم می‌بینیم که در رشته‌های زیادی ایران توان تمرکز تولید و صادرات را داشته است که با اتکای به آن برخی از واردات ناگزیر می‌توانسته است قابل توجیه باشد.

کاهش واردات کشاورزی، از طریق گران شدن بهای ازر و یا راههای دیگر، خود را به صورت گران شدن فراورده‌های غذایی و کشاورزی منعکس می‌کند. اگر به انگیزه ایجاد درآمد ارزی، کالاهای ضروری مصرفی مردم به بازارهای خارجی راه یابند. سیاست افزایش صادرات، در عین حال که تاثیر مثبت بر بهره‌وری تولید کشاورزی می‌گذارد از طریق بازاریابی و جلوگیری از برخی حیف و میل‌های مصرفی و عدم توانایی در برداشت محصول، به هر حال می‌تواند موجب گرانی و محرومیت داخلی شود، اما، نکته مهم در تجربه اقتصاد کشاورزی ایران این است که در رشته فراورده‌های مشخص «تولید بازاری» مانند سیر، پسته و میوه تحت تاثیر بازاریابی صادراتی و درآمدهای ارزی افزایش تولید پدید آمده است. اما هزینه‌های تحمیل شده بر منابع طبیعی و بر سیر قیمت‌های تولیدی هنوز نامعین است و فقط می‌توان از افزایش جدی و مستمر هزینه نهایی - برحسب هزینه‌های اجتماعی و زیستمحیطی - برای ایجاد درآمدهای صادراتی مطمئن بود.

به این ترتیب ضمن آنکه می‌باید سیاست صادراتی را با دقت بر هزینه‌های آن تعقیب کرد ضرورت دارد بر کاهش اتکای وارداتی تاکید بیشتری به عمل آید. شاید ناامیدی و ناتوانی از انجام این امر است که مسئولان را به قبول شتابزده سیاست صادراتی - بدون توجه به هزینه‌های واقعی آن واداشته است. این امید که ۲ میلیون تن کسری گندم کشور در آینده نزدیک در داخل تولید شود - و بنابه برخی نظرات حتی به ۴ تا ۵ میلیون تن برسد - در گروهی سیاستهای قیمتگذاری مناسب و شناخت اثر قیمت بر تولید داخلی است. اثر منفی و موانعی که رشد صادراتی بر سرراه توسعه ایجاد می‌کنند، ممکن است در آینده خیلی نزدیک کاملاً روشن نشود، گرچه از هم اکنون نشانه‌های آن پدید آمده‌اند. به این ترتیب سیاست برونگرایی یا درونگرایی، می‌باید به یک سیاست ترکیبی و مرتبط با تمامیت ساختار اقتصادی تبدیل شود که بخصوص بر حسب رشته‌ها و منطقه‌های کشاورزی تقسیم کار می‌کند و به تخصص، صرفه‌های خارجی، تکنولوژی و سازماندهی می‌پردازد. افزایش تولید کشاورزی، به‌هر حال می‌تواند هم در کاهش هزینه‌های وارداتی، هم در بازاریابی صادراتی - در رشته‌های معین و هم در تولید مواد اولیه مورد نیاز صنایع داخلی و صنایع صادراتی، موثر بیفتد. مهم، انتخاب یک فرایند ترکیبی بهینه و سازماندهی و ساختار مناسب برای آن است.

۳) تعارضهای افزایش قیمت و هدفهای توسعه

چه موقع افزایش قیمت فرآورده‌های کشاورزی، می‌تواند در حالی که افزایش تولید را موجب می‌شود به سایر هدفهای توسعه نیز خدمت برساند - و دست کم با آنها ناسازگار نباشد؟

الف) وقتی افزایش قیمت به صورت پاداشهای خالص نصیب تولید کنندگان می‌شود انگیزه ایجاد می‌کند. در این حالت، افزایش قیمت فرآورده‌ها هیچ اثری بر هزینه تولید ندارد و یا آنکه کشتش پذیری در آمد بیشتر از کشتش‌پذیری هزینه است. بیان ساده‌تر آن است که منحنی عرضه باید دارای شیب ملایم باشد تا افزایش قیمت به افزایش جدی تولید منجر شود. اگر شیب منحنی عرضه خیلی زیاد باشد، حتی افزایشهای شدید قیمت نیز تاثیرهای فرایندگی کافی بر تولید ایجاد نمی‌کند. چه چیزی شیب منحنی عرضه فرآورده‌های کشاورزی را بالا می‌برد؟

محدودیت منابع آب و خاک، محدودیت نهاده‌های کشاورزی، محدودیت سرمایه، محدودیت نیروی کار.

محدودیت منابع آب و خاک معمولاً از طریق طرحهای زیرساختی بزرگ از بین می‌رود، اما در کشتهای نیمه فشرده - نیمه گسترده، انتخاب قاطع بین مزارع بزرگ و افزایش اراضی زیر کشت وسیع و یا ایجاد نهاده‌های فوق عالی برای بالابردن بازده

در هکتار در اراضی محدود صورت نمی‌گیرد. بلکه مسئله محدود می‌شود به رشد تدریجی سطح زیر کشت، همراه با کاربرد مرتب و مناسب نهاده‌های تقویت‌کننده خاک و استفاده مؤثرتر از منابع آب. کشت دهقانی در ایران به دلیل عدم دسترسی به سرمایه و به نهاده‌های عالی و به‌خاطر محدودیت و پراکندگی زمین دارای بهره‌وری پایبندی از کشت مزرعه‌داری است. به‌طور کلی در این نوع کشت ایجاد انگیزه تولید از طریق افزایش قیمت با موانعی روبروست. اما در عین حال، دو امتیاز در این نوع کشت وجود دارد. یکی وجود نیروی کار نسبتاً کافی و دیگری امکان انتقال مستقیم عواید ناشی از افزایش قیمت به خود دهقانان. اما اگر افزایش بها، به افزایش دستمزد منجر شود، این مانع در برابر کشتهای مزرعه‌داری بروز می‌کند.

ب) اما برای رفع محدودیتهای تولیدی می‌باید فرایندی به کار بیفتد که درآمدهای ناشی از افزایش بها بتوانند در جهت وارد کردن تجهیزات و ماشین‌آلات و نهاده‌های عالی کشاورزی کار کنند. نتیجه چنین بحثی چیست؟ مصرف‌کنندگان عادی باید هزینه تأمین سرمایه برای رشد کشاورزی را بر عهده بگیرند. در عین حال، افزایش بهای فرآورده‌ها نمی‌باید به افزایش دستمزد کارگران کشاورزی بینجامد. در اینجا نیز فشار بر دوش اقشار محروم وسیله و راه رشد بخش کشاورزی می‌شود. اما از آنجا که اقشار پردرآمد دارای میل به مصرف بالا و به کالاهای مرغوب (مثلاً گوشت بره) مناطقی که مراتع و علوفه عالی و نژاد گوسفند لذیذ گوشت دارد). هستند، نتیجه چنین فرایندی جز انتقال درآمد از اقشار کم‌درآمد به اقشار پردرآمد نیست. این نتیجه نیز با یکی از هدفهای توسعه اقتصادی یاد شده ناسازگار است.

پ) فرض کنیم با یک نظام مالیاتی مناسب بتوانیم درآمدهای لازم را برای تجهیز بخش کشاورزی فراهم آوریم این درآمدها را می‌توان به‌طور مستقیم از اقشار بالایی جامعه جذب کرد. اما در این صورت با مسایل تازه روبرو می‌شویم. این مسایل در تجربه و دانش توسعه اقتصادی شناخته شده‌اند. یکی از آنها ناکارآمدی نظام مالیاتی و مالیاتهای مستقیم است - با همه برتری‌هایی که دارد. این ناکارآمدیها، دولت‌ها را مجبور به اتخاذ رویه تدریجی و متوسل شدن به مالیاتهای غیرمستقیم می‌کند وقتی تاگتاک (۱۳۶۹) ساختار مالیات در کشورهای توسعه نیافته را بررسی کرد به کلیات این ساختار پرداخت و نشان داد که چگونه موانع برسر راه تأمین مالیات بروز می‌کنند و چگونه آثار منفی این مالیاتها بسرعت ظاهر می‌شوند. وی به وجود درآمدهای مبتنی

بر منافع ارزی و اسپکولاسیون زمین شهری بهایی نداد. برد (۱۹۷۷) و پس از او شمار زیادی از کارشناسان مسایل کشورهای کم توسعه، مالیات زمین کشاورزی را عمده کردند، اما کمتر به مسئله زمینهای شهری و رانت زمین به عنوان منبع مالیاتی توجه شد. به گمان ایشان، اما، مسئله مهم تامین درآمد است در حالی که در وضعیت امروز کشورهای کم توسعه مسئله اساسی انتقال درآمد و ایجاد ساختارهایی است که با فرایند توسعه پایدار و بادوام همسازی دارند. به این ترتیب مسئله اصلی این نیست که کشاورزان درگیر مالیات نشوند، بلکه مسئله آن است که این مالیات بتواند جزئی از سیاست عمومی انتقال منابع مالی از محلهای که بیشترین استفاده را از منابع مالی می‌برند به محلهای مولد و محروم، تلقی شود. در این صورت مالیات مستقیم و غیرمستقیم همراه با تغییر در ساختار درآمد به تجهیز منابع کشاورزی کمک می‌کند. مالیات اراضی کشاورزی در جهت یکپارچه کردن و فشرده‌گی بهینه کشت و استفاده مناسب از اراضی بایر و بالاخره تخصیصی کردن و ایجاد صرفه‌های مقیاس کار می‌کند. با این همه، ساختار مالیاتی موجود برای چنین تدبیرهایی آماده نیست، و بجز آن ساختار قیمتگذاری متفاوت، به مثابه نوعی از سیاست مالیاتی می‌باید به کمک بیاید. به این ترتیب به جز موضوع کوشش برای اصلاح ساختار مالیاتی، قیمتگذاری متفاوت فرآورده‌های کشاورزی ضروری می‌شود. اما باز می‌دانیم که قیمتگذاری متفاوت (ترجیحی و یا تمییزی) دارای مشکلات اجرایی است و بوروکراسی پرهزینه و پر دردسری را تحمیل می‌کند. اما می‌توانیم به تمایلات و نظریه‌های تازه‌ای که به دنبال تبلیغ طرح تعدیل ساختاری بانک جهانی ارائه شده‌اند، چونان یک «آیه لازم‌الاجرا» نگاه نکنیم. در این صورت باید توجه داشته باشیم که وقتی راهبردهای صحیح با توجه به بیشترین جوانب ممکن طرح شده باشد، می‌باید جزئیات و راههای تحقق آن را بررسی کرد. به این ترتیب سیاستهای قیمتگذاری متفاوت و متنوع کردن انواع کالاهای از یک نوع خاص - به شرط آنکه از حیث فنی به تولید فرآورده لطمه نزنند - ضروری می‌شوند.

ت) افزایش بهای فرآورده‌های کشاورزی در مناطق شهری ایران، در شرایط فعلی بیشتر در ارتباط با سیاست تعدیل ساختاری بانک جهانی مطرح شده است. در این چارچوب اساساً هدف حذف کسر بودجه دولت، انگیزه افزایش بهاست. این افزایش به معنای حذف سوبسیدهای دولتی است و حذف سوبسید نیز، یعنی کمک برای

کاهش کسری بودجه. کاهش کسری بودجه، به تعادل نسبی در ارزش پول ملی کمک می‌کند. این تعادل به منزله تعادل نسبی در نرخ ارز نیز به‌شمار می‌آید و این آخری با سیاست سرمایه‌گذاری آزاد در سطح جهانی همساز است. به این ترتیب حفظ امنیت سرمایه‌گذاری حکم می‌کند که از یک سو مقررات حمایتی نسبت به فرآورده‌های داخلی از میان برداشته شود و آزادی ورود و خروج سرمایه تضمین شود و از سوی دیگر سرمایه بتواند نیروی کار و نهاده‌های لازم خود را از داخل در شرایط دستمزدها و قیمت‌های رقابتی تهیه کند و بالاخره با یک نرخ ارز کنترل نشده روبرو باشد. تا در این صورت سرمایه‌گذاری بتواند اصل سرمایه و سود خود را از خطر گران شدن دلار (موقع خروج اصل و فرع) یا زیانمند شدن طرح نجات دهد.

بر اساس انتظار سیاست‌گذاریهای متعارف وقتی کسری بودجه از بین می‌رود یا کم‌رنگ می‌شود، در واقع از بدهی دولت کاسته می‌شود. این نیز از حجم وسایل خرید (پول اعتباری) می‌کاهد و لذا فشارهای تورمی را تخفیف می‌دهد. اما آزاد گذاشتن بازار، وقتی ساخت تشکیلاتی چنین بازاری، انحصاری و رانت‌آور است، می‌تواند مجدداً تورم را در جهت افزایش سود همراه با فشار بر مصرف‌کننده پدید آورد. بنابراین لزوماً هدف تعادل بودجه با تعادل زندگی اقتصادی مردم همراه نیست، مگر آنکه سیاست‌های لازم دیگری نیز اعمال شوند. به این ترتیب حذف سوبسید، فشار را به دوش تهیدستان شهری منتقل می‌کند. دلیلی ندارد بپذیریم که این سیاست اثر خود را متوجه افزایش تولید کشاورزی می‌کند. تولید کشاورزی، با فرایندهای سود ایجاد شده حاصل از اتخاذ سیاست تعدیل ساختاری کاری ندارد. می‌توانیم مسئله را به شرح زیر توضیح دهیم:

فرض کنیم ۵ گروه درآمدی در شهر وجود دارند: گروه یک کم‌درآمدترین و گروه پنج پردرآمدترین آنها محسوب می‌شوند. شمار جمعیت و قوه خرید و تقاضای آنها برای مواد غذایی در جدول شماره ۱ منعکس شده است.

جدول شماره: ۱

توزیع درآمد و مصرف مطلق و نسبی مواد غذایی (ارقام فرضی)

گروه درآمدی	جمعیت	درآمد متوسط مواد غذایی	کل درآمد درصد ارزش	کل خرید ارزش	سرانه مواد غذایی مقدار
۱	۳۰	۱۰	۳۰۰	۲۱۰	۷
۲	۲۵	۲۰	۵۰۰	۲۵۰	۱۰

دنباله جدول شماره: ۱

توزیع درآمد و مصرف مطلق و نسبی مواد غذایی (ارقام فرضی)

گروه درآمدی	جمعیت	درآمد متوسط مواد غذایی	کل درآمد درصد ارزش	کل خرید ارزش	سرانه مواد غذایی مقدار	۱/۴
۳	۲۰	۴۰	۸۰۰	۳۵	۲۸۰	۲۸
۴	۱۵	۱۰۰	۱۵۰۰	۲۵	۳۷۵	۳۷/۵
۵	۱۰	۲۵۰	۲۵۰۰	۱۲	۳۰۰	۳۰
جمع	۱۰۰	۵۶	۵۶۰۰	۲۵	۱۴۱۵	۱۴/۱۵

در این جدول می بینیم که چگونه ضمن آنکه سهم مصرف مواد غذایی در کل درآمد در گروههای پردرآمد کمتر می شود، سرانه مصرف غذایی در این گروهها افزایش می یابد. حال فرض کنیم که بهای مواد غذایی معادل ۵۰ درصد بالا برود. واضح است که گروههای کم درآمد به دلیل محدودیت درآمدی، ناگزیر، از مصرف خود می کاهند، در حالی که گروههای پردرآمد، دست بالا، مصرف خود را ثابت نگه می دارند. اگر به جای قیمت ۱۰ برای هر واحد مواد غذایی قیمت ۱۵ را در نظر بگیریم. ارزش پولی مواد غذایی گروه اول به ۳/۵ ریال می رسد که بیشتر از کل درآمد گروه است. در حالی که برای گروه پنجم موضوع عبارت می شود از افزایش مصرف به ۴۵۰ ریال که به جای ۱۲ درصد درآمد ۱۸ درصد درآمد را شامل می شود. شکل نرخی تغییرات مصرف می تواند به صورت جدول شماره ۲ باشد.

جدول شماره: ۲

نتیجه تغییرات در مصرف مواد غذایی ناشی از افزایش قیمت (ارقام فرضی مبنی بر فرضهای جدول ۱)

گروه	درصد مواد غذایی	کل خرید مواد غذایی ارزش	کل خرید مواد غذایی مقدار	سرانه مواد غذایی ارزش	۱/۴
۱	۶۰	۱۸۰	۱۲	۶	۰/۴
۲	۴۵	۲۸۱/۲۵	۱۸/۷۵	۱۱/۲۵	۰/۷۵
۳	۳۲/۵	۳۷۵	۲۵	۱۸/۷۵	۱/۲۵

دنباله جدول شماره: ۲

نتیجه تغییرات در مصرف مواد غذایی ناشی از افزایش قیمت (ارقام فرضی مبنی بر فرضهای جدول ۱)

گروه	درصد مواد غذایی	کل خرید مواد غذایی		سرانه مواد غذایی	
		مقدار	ارزش	ارزش	مقدار
۴	۲۶	۴۵۰	۳۶	۳۶	۲/۴
۵	۱۲	۴۵۰	۳۰	۴۵	۳
جمع	۳۱	۱۷۳۶/۲۵	۱۲۱/۷۵	۱۷/۳۶	۱/۲۲

در این جدول می‌بینیم که چگونه سرانه مواد غذایی مصرفی همگان، بجز گروه پنجم (یا در واقع نود درصد از مردم) کاهش یافته است و این لطمه‌ای به هدف توسعه انسانی در تأمین مواد غذایی کافی، بشمار می‌آید. اما، در عین حال، کل مصرف مواد غذایی از ۱۴۱/۵ واحد به ۱۲۱/۷۵ کاهش نشان می‌دهد و این در واقع، فشار ناشی از افزایش بها به دوش کشاورزان است.

اما اگر بخواهیم افزایش بها موجب کاهش خرید نشود، در این صورت می‌باید بتواند بار خود را حتی الامکان بر حسب توان درآمد تقسیم کند: درآمدهای بالاتر باید پرداخت بیشتری به عمل آورند و حتی گروههای کم درآمد کماکان مورد حمایت قرار گیرند (در قسمت بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت). واقعیت مربوط به برآوردهای ککش پذیری نشان می‌دهند که احتمال کاهش مصرف برای فراورده‌های کشاورزی عادی کمتر از فراورده‌های گرانتر و مرغوبتر است. و اتفاقاً همین دومی است که بیشتر به نیاز توسعه انسانی و تأمین مواد غذایی مردم مربوط می‌شود. در واقعیت، آنچه بر اثر افزایش قیمت و کاهش قوه خرید مردم روی می‌دهد عبارت است از انتقال از فراورده‌های پروتئینی ویتامین دار به فراورده‌های کالری دار و به عبارت دیگر از فراورده‌های مرغوب و گران به فراورده‌های نامرغوب و ارزان. آخرین پژوهش در این مورد توسط امیراحمدی صورت پذیرفت نشان داده شد. بنابراین، سیاست قیمتگذاری متفاوت و حفظ سوبسیدها و کاهش تدریجی آنها، همراه با رشد کارآمدی تولید و افزایش قوه خرید در اقشار پایینی، ضرورت می‌یابد.

ث) مسئله اصلی اما، عبارت است از امکان انتقال نتیجه افزایش قیمت به قسمت بخش کشاورزی. برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد، نه تنها کاهش سوبسید و حل مسئله بودجه دولت تأمین منابع توسعه کشاورزی نیز مطرح می‌شود. چنین منابعی، چنانکه بحث شد، مثلاً امکان داشت که با قیمتگذاری متفاوت گروه سوم

قیمت ۱۵، گروههای اول و دوم قیمت ۱۰ و گروههای چهارم و پنجم قیمت ۲۰ را پردازند. در آن صورت وضعیت به صورت جدول شماره ۲ درمی آمد:

جدول شماره ۳:

نتایج مربوط به مصرف سرانه و توزیع مواد غذایی با قیمتگذاری تبعیضی (مقاوت) بر اساس ارقام فرضی جدولهای ۱ و ۲

گروه	درصد	کل خرید مواد غذایی	سرانه مواد غذایی	مقدار
		ارزش	ارزش	مقدار
۱	۷۰	۲۱۰	۷	۰/۷
۲	۵۰	۲۵۰	۱۰	۱/۰
۳	۳۵	۲۸۰	۲۱	۱/۴
۴	۴۰	۶۰۰	۴۰	۲/۵
۵	۱۸	۴۵۰	۴۵	۳/۰
جمع	۳۲	۱۷۹۰	۱۷/۹	۱/۴۲

منطقی نیست که از محل درآمدهای پایین ترین اقشار به دست آید. می دانیم که در بحثهای رفاه اجتماعی و سیاست مالیاتی مناسب نیز چنین رویه ای را تجویز نمی شود. اصل مالیات تصاعدی در واقع به معنای تامین منابع توسعه از اقشاری است که بیشترین منافع را نصیب خود می سازند. به این ترتیب، ضرورت قیمتگذاری و مالیات مصرف ترجیحی و تبعیضی - با همه اشکالات اجرایی که دارد - قابل دفاع می شود. انتقال درآمدها به درون بخش، البته می تواند به صورت انگیزه تولید کار کند به شرط آنکه موجب افزایش هزینه زندگی و هزینه تولید نشود. دهقانان با خریدهایی که از مناطق شهری به عمل می آورند، در معرض جبران درآمدهای ناشی از افزایش بها هستند و این وقتی است که افزایش بهای مواد غذایی و کشاورزی مکانیزم افزایش خود به خودی یا واکنشی یا روانی را برای کالاهای مصرفی عادی ایجاد می کند. سودجوییها و موقعیتهای اجتماعی و اقتصادی کاسبکاران، واسطه ها و اصناف می تواند این مکانیزمها و واکنشها را تشدید کند.

افزایش بهای فرآوردهها طبق واکنشهای خود به خودی یا سازمان یافته را برای افزایش بهای دستمزدها

ایجاد می‌کنند. البته در صورتی که نیروی کار، کارگران ناماهر شهری از کمترین توان و سازماندهی برخوردار باشد و کارفرمایان و دولتها در مقابل افزایش دستمزد آنان مقاومت کنند، افزایش دستمزدها محدود و یا صفر خواهد بود. در کشورهای کم توسعه و از جمله در ایران که نیروی کار ساختمانی ناماهر با عرضه نسبتاً زیاد وجود دارد بهر حال واکنش افزایش دستمزد ضعیفتر از افزایش بهای فرآورده‌هاست گرچه تا حدی وجود دارد. اساساً این واکنشهای ضعیف است که حتی در میان کارگران ماهر کارخانه‌های صنعتی و عضو اتحادیه‌ها رواج دارد. شرایط اقتصادی و موقعیت منطقه‌ای و نوع شغل بهر حال در میزان واکنشها موثر هستند. در مجموع محدود نگه‌داشتن دستمزدها، هم از هدف توسعه عدالت اجتماعی و تامین سطح زندگی اقشار پایین به دور است و هم می‌تواند به میزان تقاضا لطمه بزند. و بالاخره اینکه نیروی کار همیشه ابزار مناسبی برای فعالیت تولیدی و صنعتی در جهت رسیدن به بازارهای جهانی و طی کردن زنجیره‌های تولیدی قوی به حساب نمی‌آید. نگاهی به وضعیت و سهم سودها نسبت به دستمزدها نشان می‌دهد که به مقدار زیادی می‌توان با اجازه دادن به افزایش دستمزدها در حد متناسب، اثر منفی افزایش بهای فرآورده‌های کشاورزی را جبران کرد. اما وجود سوبسیدهای انعطاف‌پذیر، بخصوص در قبال سیاستهای رشد در بخشهای مختلف تولیدی، بهر حال، ضرورت خود را حفظ می‌کند.

کارگران کشاورزی در رده کسانی هستند که احتمالاً از افزایش بهای فرآورده‌ها بیشترین زیان را می‌بینند. آنان مانند دهقانان زیر سطح معیشت نیازمند خرید مواد غذایی و کالاهای مصرفی خود هستند. افزایش بهای فرآورده‌ها فشار به قوه خرید محدودایشان وارد می‌کند. واکنشهای جبرانی در قیمت کالاهای مصرفی شهری نیز آسیب خود را به ایشان می‌رساند و بالاخره آنکه آنها از کم‌تثقل‌ترین و پراکنده‌ترین و ناکارآمدترین بخشهای نیروی کار کشور به‌شمار می‌آیند و لذا امکان ایجاد مکانیزم جبرانی را ندارند. یک چنین عدم امکانی می‌تواند آنها را روانه شهر کند و در موقعیتی که ماشین‌آلات و تجهیزات نیز کمیاب است، همین امر به تولید کشاورزی لطمه می‌زند. در بخش بعدی این مقاله به راهبردهای معطوف به کارگران کشاورزی نیز اشاره خواهیم کرد. در اینجا به ذکر این نکته که شریک کردن کارگران کشاورزی در منافع حاصل از افزایش بهای ضرورت است اکتفا می‌کنیم.

۴) راهبردهای اساسی افزایش قیمت فرآورده‌های کشاورزی

۱- ۴) همزمانی افزایش قیمت با تحولات ساختاری

تمامیت مسئله انتخاب شیوه فنی تولید - مسئله محوری و نخستین نیست. اما مشکلاتی که نظام بهره‌برداری از نظر رابطه مالکیت و چگونگی تولید ایجاد می‌کند، چنان است که براساس تمامی نظرات

کارشناسی که به ریشه‌یابی مسائل کشاورزی توجه کرده‌اند، می‌باید به‌عنوان مسئله نخستین تلقی شود. به‌ر حال این تنها مسئله نیست، وجدای از حل بقیه مسائل نیز به‌شمار نمی‌رود. مسئله دیگر ایجاد صرفه‌های مقیاس است.

صرفه‌های مقیاس درون تخصص وجود دارد. تخصص نیز با تمرکز تولید و فعالیت بزرگ، دو و دست بالا سه رشته میسر می‌شود. آب و خاک و تجهیزات و تجربه نیروی انسانی و از همه مهمتر بازاریابی و حمل‌ونقل و امکان کوتاه کردن دست واسطه‌هایی - که چه بسا دریافتی‌شان زیاد اما وجودشان ضروری است - از طریق تخصص هرچه بیشتر در فعالیتهای زراعی و دامی - به‌طرز کارآمدی در اختیار قرار می‌گیرند. اقتصاد کشاورزی ایران، مانند تمام اقتصادهای کشاورزی کم توسعه، به درجات و اندازه‌هایی خاص خود، نظام معیشتی را پشت سر گذاشته و در ادغام بازاری قرار دارد. انباشت سرمایه در کل نظام اقتصادی، همان‌طور که رئیس دانا (۱۳۷۲) نشان داده است بر تخصیص منابع کشاورزی مؤثر می‌افتد. به‌این ترتیب در حالی که ساختارها غیرتخصصی و به‌صورت بهره‌برداریهایی نامسنجم باقی مانده‌اند افزایش کارکرد و دگرگونی در فرایندها پدید آمده است. این یک تعارض بنیانی و منشاء ناکارآمدی است.

ضرورتی ندارد که از طریق ادغام مالکیت و ایجاد بهره‌برداران بزرگ و تبدیل دهقانان و دامداران به کارگران کشاورزی در مزارع، کار تخصص‌گرایی و تمرکز در رشته‌های خاص را دنبال کنیم. هرجا ضرورتی باشد، ممکن است کشت مزرعه‌داری، به‌عنوان راه حل، خود را مطرح کند که این بویژه در اراضی بیرون از نظام نسق داری و برای توسعه سطح زیر کشت مناسب است و می‌تواند به جذب مازاد نیروی کار به سمت فعالیتهایی که با صنایع غذایی و جانبی کار می‌کنند کمک کند اما در غیر این صورت شرکتی سهامی زراعی - هقانی - کارپایه‌ای، شرکتهای سهامی زراعی کارپایه‌ای مزرعه‌داری و از همه مهمتر تعاونیهایی بهره‌بردار می‌توانند راهیابی به تخصص و ایجاد صرفه‌های مقیاس قابل قبول را میانبر بزنند. مانند شمار زیادی از رشته فعالیتهای تولیدی که سرمایه‌داری داخلی توانسته است با گذار از تجربه سرمایه‌داری لیبرال قرن نوزدهم به مراحل تولید صنعتی بهره‌ور دست یابد، در رشته کشاورزی نیز، تخصص و بازار و مالکیت و انگیزه‌های خصوصی، نیاز به تجربه و خرد تازه‌تر دارد.

افزایش سطح تخصص و کشت تخصصی با ضرورتهایی همراه است:

اول) حمل‌ونقل و بازاریابی مناسب

دوم) دوری از مخاطره بازار و نوسان قیمت از طریق امکانات انبار کردن، تامین درآمد برای تداومیابی

کالا

سوم) تامین اجتماعی

چهارم) دسترسی به منابع سرمایه‌یابی و به فن شناسی و نهادهای عالی

پنجم) تامین وام لازم برای مقابله با سالهای بحرانی و برای توسعه فعالیت و افزایش کارآمدی.

در کشورهای در حال توسعه، وقتی قیمتها در بازار پایین می‌آیند، شمار زیادی از زارعان و دامداران با خطر جدی افت سطح زندگی و افزایش محرومیت نسبی روبرو می‌شوند. آنها مانند همکاران خود در جهان پیشرفته نیستند که بتوانند از نظام بانکی وامهای ارزان و مطمئن تهیه کنند و ضمناً نمی‌توانند بر پس اندازهای خانوار تکیه بزنند چون چنین پس اندازهایی بشدت ضعف است و یا در بخش گسترده‌ای از کشاورزی اساساً وجود ندارد. نرخ بهره در روستاهای ایران به ۴۰ تا ۵۰ درصد می‌رسد. در حالی که وامهای ضروری برای دهقانان کشورهای پیشرفته با ۵۰ درصد در اختیارشان قرار می‌گیرد.

برخی فعالیتهای تخصصی به حمل و نقل، نظام واسطه‌گری، انبارداری (یخچالی، سیلو و نظایر آن) نیازمند است. در آسیای شرقی، کشت سبزیجات تخصصی شده به سبزی چیدنهای هرروزی و حمل با وسایط نقلیه شخصی کوچک حتی دوجرخه به شهرهای اطراف رواج دارد. اما همه اقتصادها یک چنین توزیع جمعیتی و استقرار مزارع را ندارند و نمی‌توانند در فرآورده‌هایی چون سبزیجات خود را متخصص کنند. بالاخره آنکه حتی در آن نظام نیز— که پیروزمندترینش از طریق ارتباطهای منظم و برنامه‌ای و در سالهای اخیر از طریق فعالیت شخصی در میان دهقانان، تجربه چین است— تمایل به سازماندهی و استفاده از فن و تجهیزات مناسب امری درونی است و گرنه رشد کشاورزی معنایی نمی‌دهد. تجربه چین، که تجربه‌ای عمیق و آموزشی شگفت را در بردارد، با این حکم همخوان است.

انتقال بخشی از درآمدهای شهری، از طریق افزایش قیمت به بخش کشاورزی، خود به خود صورت نمی‌گیرد و نیاز به اهرم و نیرویی دارد تا بتواند درآمدهای مازاد و مصارف را به صورت توان توسعه تولید در بخش کشاورزی به خدمت بگیرد. معمولاً شهرنشینان دارای موقعیت و مخاطرات سیاسی ویژه و یا حتی نفوذ مستقیم هستند. دگرگون کردن وضعیت، گاه واقعاً فقط یک تصمیم سیاسی قوی به شمار می‌آید. نیروی لازم برای انتقال، همان نیرویی است که می‌تواند در جهت تخصص و تمرکز تولید و واکنش مناسب به نفع تولیدکنندگان کار کند. این همان نیرویی است که می‌تواند انتقال فرآورده‌ها را به شهر با کارآمدی صورت دهد، در حالی که سهم ارزش افزوده واسطه‌ها را حتی الامکان پایین می‌آورد و از همه مهمتر چنین ارزش افزوده‌هایی را در جهت توسعه فعالیت کشاورزی و کارآمدی بخش به خدمت می‌گیرد. بنابراین یک نظام تعاونی بهره‌برداری، بازاررسانی و حمل و نقل و نظام توانا برای دریافت وام ارزان از بانکها و برای تشکیل پس اندازهای دهقانی می‌تواند وسیله‌ای باشد برای آنکه افزایش قیمت فرآورده‌ها در جهت افزایش تولید و تخصص کار کند. در این صورت بخشی از رفاه اجتماعی که از طریق گران شدن مواد غذایی برای اقشار کم درآمد ایجاد شده بود، مجدداً دست کم در طول زمان، جبران می‌شود.

ایجاد تمرکزهای سکونتی — خدماتی در روستاهایی که قابلیت کافی دارند، و تشویق روستانشینان

روستاهای کم‌بضاعت، دوردست و پراکنده به سکونت در فضاهاى اصلی، امکان تمرکز خدماتی و فرهنگی و تولیدی و انسجام بازار را فراهم می‌آورد. همراه با تخصصی شدن فعالیت کشت، البته دهقانان باید نیازهای خود را از بازارهای محلی فراهم آورند. کشاورز يك کشور پیشرفته که گندم خود را تحویل کارخانه‌های بزرگ آرد می‌دهد، خود از سوپرمارکت روستا، شهرک یا محله تجاری مربوط، نان می‌خرد. در آنجا نان نیز از طریق تولید کارخانه‌ای و تخصصی شده به بازار می‌آید. اما در تمرکزهای روستایی موردنظر، نان را می‌توان، ضمن نظارت‌های بهداشتی به سلیقه و شکل و ذائقه مالوف تولید کرد و به روستاییان فروخت و به شهر نیز به‌عنوان نان مرغوب صادر کرد. واضح است که در اینجا نیز نجات کشاورزان از اینکه گندم خود را به آسیابهای دوردست ببرند (زمانی که تنها يك آسیاب آبی وجود داشت و دهها کیلومتر فاصله برای روستاییان ساکن روستاهای پراکنده که باید در سرمای زمستان دوبار گندم را بار الاغ کرده به آسیاب برده و برمی‌گرداند و از زمانی که آسیابهای موتورى كوچك محدود این خدمت را می‌دادند در خیلی از نقاط ایران گذشته است. اما جای آن را يك سیستم کار و فرایند تخصصی شدن کارآمد نگرفته است - نه بازار و نه تمرکز دولتی حضور فعالی نشان نداده‌اند) و یا به‌ر حال آرد خود را در خانه تهیه کنند و با مسئله کم شدن توان تخصصی نان‌پزی روبرو باشند، می‌تواند برعهده نظام گسترده تعاونیها باشد: تعاونیهای مصرف و خدمات روستایی که پایه‌های تعاونیهای بهره‌بردارى و اعتباری کار می‌کنند.

می‌بینیم که مجموعه سیاستهای متفاوت هستند که وقتی با یکدیگر کار می‌کنند، می‌توانند فرایند افزایش بهای کالاهای کشاورزی را در راستای هدف توسعه قرار دهند. افزایش بها، از طریق واگذار کردن امور به دست بازار که به‌طور ماهوری سودهای انحصاری - تورمی و ناکارآمدیهای تولیدی را در خود می‌پرورد نمی‌تواند دردی را از کشاورزی ایران دوا کند.

۲ - ۴) افزایش قیمت و توزیع درآمد

واضح است که قیمتگذاری مناسب می‌تواند منابع طبیعی مانند آب و خاک و مراتع و جنگلها را مورد حمایت قرار دهد و به عبارت دیگر انجام وظایف و هدفهای زیستمحیطی همراه با رشد اقتصادی (موسوم به توسعه پایدار) را برعهده بگیرد. در این مورد نیز، يك قیمتگذاری مصنوعی و نظام نظارت دائمی متمرکز و اجباری (مانند تجربه کشاورزی شوروی سابق) می‌تواند چنانکه مدوروف نشان داده است، اثر خسران‌آمیز در برداشته باشد. دلیل این چنین خسارتهای درونی نظام این است که ضابطه‌ها و تعریفهای مصنوعی و متکی به هدفهای رشد در يك بخش، ولو آنکه نسبت به حفاظت منابع و نسلهای آینده هشیار باشد، معمولاً قادر به کنترل تمامیت اقتصاد و حفظ کارآمدی سیستم نیست، زیرا از همه نیروهای فعال در فرایند رشد و مبادله

یاری نمی‌گیرد.

به هر تقدیر، یکی از موارد اساسی در ایجاد تعادل زیستی - اجتماعی مسئله تعیین سهم گروههای اجتماعی در تامین هزینه‌های زیستمحیطی، تولید و نیازهای رشد بخش کشاورزی است. به‌بهای گوشت و نان در ایران توجه کنیم. افزایش بهای گوشت، مستمراً از آغاز دهه شصت شمسی و حتی يك سال پیش از آن - بعد از فراوانی گوشت و ارزانیهای ناشی از کشتار غیرعادی و تاحدی فجیع در سالهای ۵۸ و ۵۹ - تاکنون ادامه داشته است. شاخصهای بانک مرکزی (۱۳۶۹ - ۱۳۵۷ و ۱۳۷۲) در مورد شاخص بهای گوشت قرمز و مرغ و ماهی نشانه‌هایی در اختیار دارند اما بحث مهمتر رابطه بین این شاخصها و حقوق و دستمزد است. اگر سال پایه را ۱۳۶۱ بگیریم و شاخص آن سال ۱۰۰ باشد، البته مواردی مانند تحصیل، مسکن و خدمات پزشکی در سال ۱۳۷۲ رندهای بالایی را نشان می‌دهند (در حدود ۷۵۰، ۶۵۰، ۶۵۰). اما شاخص گوشت نیز که تا سال ۱۳۷۰ در میان شاخصها بالاولی نه در حد سه قلم یاد شده فوق بود، ناگهان افزایش شدید یافته و به همان حدود ۷۵۰ - ۷۰۰ بالغ می‌شود. این در حالی است که شاخص نان رشد چندانی ندارد (۱۷۴ در سال ۷۰) شاخص غلات و برنج البته رشد نشان می‌دهند که رقم آن بین نان و گوشت است. این ارقام، با توجه به محدودیتهای رشد در آمد متوسط خانوار نشان دهنده محرومیت فزاینده خانوارهای کم‌درآمد (در حدود ۷۰ درصد پایین جامعه) از تامین گوشت کافی برای خود و فرزندان ایشان است. واقعیت این است که براساس محاسبه هزینه‌های خوراکی و غیر خوراکی گروههای درآمدی مختلف خانوارهای شهری (۱۳۷۰) و براساس برآوردهای متفاوت از سطح درآمد عادی مردم شهرنشین و روستانشین می‌توان قاطعانه استنتاج کردن که بالا رفتن بهای انواع گوشت موجب محرومیت اقشار پایین (اکثریت مردم) تغییر الگوی مصرف از گوشت به نان (به‌عنوان مثال) شده است در حالی که درست برعکس، اقشار بالایی دائماً بر مصرف گوشت خود افزوده‌اند. در شرایطی که به‌طور متوسط هر خانوار شهری در سال ۱۳۶۹ سالانه معادل ۱۰/۸ درصد از کل هزینه خود را بابت گوشت پرداخت می‌کرد (چیزی بیشتر از ۱۷۲ هزار ریال) این رقم برای خانوارهای بسیار کم‌درآمد در حدود ۶۰ درصد است اما برای گروههای درآمدی کمی بالاتر این رقم به همان ۱۰/۸ درصد متوسط کل می‌رسد. گروه پردرآمد در حدود ۵/۴ درصد از درآمد خود را بابت گوشت می‌پردازد (چیزی نزدیک به ۲۵۹ هزار ریال). نشانه‌های آماری مربوط به سالهای ۷۰ تا شش ماهه اول سال ۱۳۷۱ همگی دلالت بر بدتر شدن وضعیت دارند: فشار هزینه‌ای بیشتر برای گوشت در خانوارهای کم‌درآمد، محرومیت مصرفی و افزایش مصرف پردرآمدها.

ادامه روند نابرابری توزیع درآمد و امکانات مصرفی، نمی‌تواند به نفع سیاست‌گذاری انگیزه بخش در قیمت فراورده‌ها باشد. از يك سو چنین روندی موجب برخورد کردن فرایند انتقال درآمد با محدودیت قوه خرید توده‌های مردم می‌شود. از سوی دیگری درجه همکاری و مشارکت ایشان پایین می‌آید و بالاخره

آنکه هدف توسعه و عدالت اجتماعی، از آغاز لطمه می‌بیند. افزایش بهای نان، که در سالهای ۶۹ تا پاییز ۷۲، تاحدی اتفاق افتاد، البته هنوز فشار زیادی، بر بنیه درآمدی خانوار وارد نمی‌کند. اگر بهای نان سی ریالی به پنجاه ریال افزایش یابد مصرف روزانه ۱۰ عدد نان برای یک خانوار عادی معادل ۲۰۰ ریال در روز، معادل ۷۲ هزار ریال در سال فشار هزینه ایجاد می‌کند.

اگر کل هزینه متوسط خانوار را در سال ۱۳۷۲ معادل ۲۷۰۰ هزار ریال بگیریم، افزایش حاصل معادل ۲/۷ درصد خواهد بود. افزایش بیشتر تا حد ۵ درصد هزینه موجود نیز، نمی‌تواند فشار جدی به حساب آید، ضمن آنکه ممکن است از محل پس‌اندازهای ناچیز، حذف و کاهش هزینه سیگار و تنقلات، حتی کتاب و روزنامه و هزینه خرید میوه و نظایر آن تامین شود. اما، در این میان، مسئله اصلی آن است که اولاً به هر حال ایجاد فشار و تنش و افزایش درجه بیعدالتی اجتماعی، برخلاف هدف تعیین شده ما است و ثانیاً معلوم نیست که چنین افزایش محدودی با هدف افزایش تولید سازگار باشد.

چه بسا دولت برای حل بحران کسر بودجه خود و برای هماهنگ کردن سیاستهای اقتصادی با برنامه تعدیل ساختاری بانک جهانی در جهت حذف سوبسید و بالابردن بهای نان شهری اقدام می‌کند. پرسش آن است که این تعادل به چه کار می‌آید و سود اقتصادی حاصل از آن که عمدتاً بصورت سود صادرکنندگان و افزایش صادرات کار می‌کند، نصیب کدام گروههای اجتماعی می‌شود و آیا با افزایش تولید کشاورزی سازگاری دارد یا خیر؟ حذف سوبسید مصرف‌کننده شهری برای آنکه به‌طور جدی به تعادل بودجه کمک کند، نیازمند افزایش بهای نان به مبلغی به مراتب بیشتر از آن چیزی است که در بالا یاد آور شدیم. در عین حال این افزایش فشار هزینه زندگی به دوش مصرف‌کنندگان کم‌درآمد شهری، احتمالاً هیچ چیزی ندارد که برای افزایش تولید کشاورزی عرضه کند. مگر آنکه مجدداً در جهت کارآمدی تولید کشاورزی به کار بیفتد و هدفهای خود کفایی غذایی کشوری را گام‌برگام به جلو ببرد. در این شرایط نیز توزیع عادلانه ضروری خواهد بود تا نه تنها با هدف توسعه عدالت اجتماعی سازگار باشد، بلکه اساساً بتواند منابع مطمئن انباشت سرمایه در کشاورزی را فراهم آورد. از راه‌حلهایی که در این‌باره صحبت می‌شود، یکی امکان قیمتگذاری متفاوت است به آن حد که در تصمیمگیری نهایی اقشار بالاتر درآمدی تهران به صرفه باشد که فرآورده گرانتر را تهیه کنند (مانند روش چند نوع نان ماشینی در مقابل نان نانوائی و نان روستایی، که طعم و قابلیت نگهداری آنها نیز متفاوت است). راه دیگر سوبسید مستقیم به اقشار محروم، از طریق تعاونیها و پرداخت بن و برگه‌های کمک میشت برای اقلامی چون گوشت و شیر به نفع کودکان و سالمندان است. به هر تقدیر، راه حل مالیاتهای مستقیم است که می‌تواند نارساییهای نظام قیمتگذاری را جبران کند. مورس داب (۱۹۶۹) در بررسی خود، اما، نمی‌تواند نظام انگیزه بخش برای افزایش تولید را بدون همکاری روشهای دستمزد متفاوت، قیمتگذاری متفاوت و مداخله قیمت‌های مالیاتهای مستقیم و بالاخره انتقال بار

هزینه‌های اجتماعی برحسب گروه‌های اجتماعی برخوردار شونده با یکدیگر شدنی و موفق ببیند. این نتیجه در بررسی من نیز برای کشاورزی ایران، قابل قبول افتاده است.

۳- ۴) نقش ویژه قیمت‌ها

گفتیم که شرایط امروز کشاورزی کشورهای در حال توسعه جهان، بویژه با پشت سر گذاشتن مراحل ادغام و تحولات ساختاری دهه‌های پنجاه و شصت و هفتاد میلادی، چنان است که اثر گذاری قیمت‌ها بر انگیزه تولید، به‌عنوان یک اصل مورد پذیرش قرار می‌گیرد. این وضعیت با گذشته که در آن، کشاورزی از طریق سنت پدران و پدر بزرگان منتقل می‌شد، تفاوت دارد. در واقع فرایند تحولات ساختاری، موجب پدید آمدن نظام جدیدی شده است. در چنین شرایطی تغییرات نرخ ارز، بهای نهاده‌ها و بهای فرآورده‌ها بر تولید مؤثر می‌افتند. این تأثیر چنانکه بحث آن رفت با انگیزه‌های مستقیم و رفتار عقلایی زارعان و دامداران سروکار دارد. هر چه نیازهای مصرفی و ارتباط با شهر و کل نظام اقتصادی بیشتر باشد، چنین انگیزه‌هایی توانمندتر خواهند بود.

اما، قیمت‌ها می‌توانند در صورتی که به‌صورت مستمر و پیگیر اعمال شوند بر ساختارهای فنی - اقتصادی تولید نیز مؤثر بیفتند و آنها را در جهت دلخواه تغییر دهند:

اول، اگر کشت نیمه فشرده - نیمه گسترده، به‌عنوان یک شیوه عقلایی و کم هزینه‌ترین شیوه برای اقتصاد تشخیص داده شده است، قیمت‌گذاری نسبی نهاده‌ها نسبت به ستانده‌ها می‌تواند به نوعی صورت گیرد که از چنین شیوه‌ای مرسوم شود. مثلاً وقتی بهای کود شیمیایی که بازده در هکتار را بالا می‌برد و بهای تراکتورهایی که در مقیاس متوسط کار می‌کنند کاهش یابد و بهای فرآورده چنین اراضی بالا برود به این نوع کشت تمایل بیشتری نشان داده خواهد شد.

دوم، قیمت‌گذاری مناسب می‌تواند وابستگی ارزی را از آن جهت کاهش دهد که: اول کاهش واردات مواد غذایی و کشاورزی (و افزایش صادرات مستقیم یا کالاهای ساخته شده) و دوم کاهش نیاز به ماشین‌آلات سنگین با نوع کشت بسیار گسترده سازگار است.

سوم، امکان درونزا کردن تکنولوژی - که با کشتهای نیمه گسترده - نیمه فشرده، بالا می‌رود، خود با قیمت‌گذاری مناسب ارتباط دارد. در اینجا معمولاً تناقضی نیز جاری می‌شود. حمایت از قیمت‌های بالا در صنایع پشتیبانی کشاورزی، این صنایع را تشویق می‌کند ولی به زیان‌بخش کشاورزی تمام می‌شود. نقطه تعادل به‌هر حال با رشد بلندمدت سروکار دارد و از طریق صرفه‌های مقیاس در بخش کشاورزی، سازماندهی تعاونی و بالاخره با مالیات‌بندی مناسب دولتی به‌دست می‌آید. در همین راستا امکانات غنی سازی خاک با استفاده از تولید و فن و امکانات داخلی (برای ایران کود شیمیایی و کودهای مطالعه شده بی

ضرر) را می‌توان با قیمت‌گذاری نهاده - ستانده‌ای مؤثر و مناسب تقویت کرد. نظام بازار، اما، خود را متوجه تولید و فن‌شناسی در رشته‌هایی می‌کند که یا کارکرد صادراتی دارند و یا با سطح درآمدهای تود مردم همخوانی دارند، اما از آنجا که ساختارهای کشاورزی جنبه ثابت و اساسی دارند و شمارشان به طرح‌های ملی مربوط می‌شود، نمی‌توان این ساختارها را تماماً به نظام قابل تغییر واگذار کرد. در واقع ترکیب نظام ارشادی با نیروهای بازار برای بهینه کردن ساختار منابع و تولید توصیه می‌شود.

چهارم، نظام بازار از یک سو تمایل به یکپارچه کردن افراطی و ایجاد مزارع بزرگ را به نفع صادرات حکم می‌کند ولی از سوی دیگر پراکندگی قطعات در تولید کالاهای سنتی و حفظ شرایط رقابتی آنها مورد تایید قرار می‌گیرد. به این ترتیب ایجاد یک نظام طیفی و هماهنگ یکپارچه سازی، در واقع با کمک قیمت‌گذاری تفاوتی و ترجیحی و نظارت بر آن، ضمن حفظ انعطاف‌های بازار، میسر می‌شود.

پنجم، مسائلی چون تمرکز سرمایه‌گذاری در رشته‌های خاص که با فدا کردن منابع و نادیده گرفتن نیازهای داخلی و نیز ایجاد انحصارهای کشت که به نظام‌های دهقانی و ترکیب مناسب نیروی کار لطمه می‌زند، از طریق بازار و هم از طریق سیاست‌گذاری نادرست، پدید آمدنی هستند. اما سازگاری نظام قیمت‌ها با سیاست‌های توسعه کشاورزی، نیاز به مهارهای پایه‌ای قیمت دارد. به هر حال انعطاف و تغییر و اصلاح شوندگی قیمت‌های بازار، برای ایجاد بهترین دگرگونی در ساختار منابع، پس از مراحل استراتژیکی آن، لازم است. در واقع اهمیت یک نظام قیمت‌گذاری حمایت شده، مبتنی بر ساختار عادلانه توزیع درآمد، می‌تواند ایجاد تخصص و صرفه‌های تولید را، بدون برقراری شرایط مخرب انحصاری و وابسته سازی ارزی و بدون کشیدن مازاد و ارزش اضافی پایین‌ترین اقشار جامعه فراهم آورد. اما افراط در تعیین و تشکیل قیمت‌های برنامه‌ای می‌تواند به زیان اصلاح مؤثر ساختارها تمام شود.

ششم، تشکیل و حمایت از قیمت‌های بالا، می‌تواند، همان‌طور که گفته شد به بدتر کردن توزیع درآمد در درون نظام بخش کشاورزی بینجامد و چه بسا با بالابردن هزینه تولید موجب ناهنجاری در ساختار توزیع نیروی کار شود. در عین حال ممکن است از طریق ایجاد سود پولی به افزایش معاملات اسپکولاسیون و تمرکز انگیزه تولید و رشد فن‌شناسی و بالابردن کارآمدی کمک کند. در همه این موارد مرتبط کردن قیمت‌های سود آور با فرایند تولید ضروری می‌شود. فرایند سازماندهی تعاونیها که قدرت کافی ولی نه بیش از حد در برابر سازماندهی خریداران شهری دارد (آرد و نانویان) که می‌توانند با حالت انحصار خرید ارزشها را از بخش کشاورزی به نفع سود خود خارج کنند، می‌توانند جای نظارت پردردسر و بوروکراتیک را که خود مایه انحراف در ساختارهای مطلوب است، بگیرد.

هفتم، به هر حال آنکه سوبسیدها، چه در جهت نهاده‌های ارزان باشد و چه حمایت از مصرف‌کننده، عادت آور هستند و می‌توانند به زیان انگیزه تولید تمام شوند. در این صورت مانند هر طرح دیگر حمایتی

می‌باید برنامه حذف تدریجی را نیز داشته باشد. سوسید مصرفی نیز می‌باید جزئی از سیاست تامین اجتماعی گسترده که دارای برآوردهای عام هزینه - منفعت است تلقی شود، تا بتواند خود را با منافع توسعه اجتماعی تطبیق دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی